

متن کامل سخنان دکتر مسعود علیمحمدی در دانشکده فیزیک دانشگاه تهران یک هفته قبل از ترور

بررسی وضع کنونی کشور (و راههای خروج از بحران)

توضیح: در روزهای پس از ترور دکتر علیمحمدی شایعات نادرستی از رسانه های مختلف، به خصوص رسانه های وابسته به دولت، در مورد افکار و اندیشه های دکتر علیمحمدی رواج یافته است. هدف از نگارش و ارائه این متن مستند، تنویر افکار عمومی در جهت شناخت دیدگاه های حقیقی سیاسی-اجتماعی دکتر علیمحمدی با انتشار آخرین سخنان وی در جمع تشکل های دانشجویی دانشکده فیزیک دانشگاه تهران (یعنی انجمن اسلامی، بسیج دانشجویی و شورای صنفی به همراه تعداد معدودی از دانشجویان غیر عضو در تشکل ها)، در تاریخ پانزدهم دی ماه ۱۳۸۸ خورشیدی، یک هفته قبل از ترور، است. این متن به همت گروهی از دانشجویان استاد شهید، دکتر مسعود علیمحمدی، در خارج از کشور تهیه شده است و صحت و انطباق آن مورد تأیید کامل می باشد. منبع مورد استفاده برای تهیه این نوشتار، فایل صوتی سخنرانی ضبط شده ی دکتر علیمحمدی در دانشکده فیزیک دانشگاه تهران در تاریخ یاد شده است و صحت آن غیر قابل تردید است. آدرس لینک های این آخرین سخنرانی دکتر در ۸ قسمت در شبکه یوتیوب، به اضافه لینک دانلود فایل صوتی، در انتهای همین متن آورده شده است. متأسفانه کیفیت ضبط صدا (شاید به علت عدم اطلاع از اهمیت احتمالی آن در آینده) چندان بالا نبوده است و بر این اساس دانشجویان دکتر علیمحمدی در خارج از کشور برای پیاده کردن دقیق آن به صورت تیمی کوشش شبانه روزی صرف کرده اند و به برخی قسمت های سخنرانی دهها بار گوش داده اند. با این حال هنوز قسمت های کمی از سخنرانی قابل فهم نبودند. در متن زیر بجای عباراتی که از نظر صوتی نامفهوم بوده اند و نتوانسته ایم آنها را حدس بزنیم، از علامت [...] استفاده شده است و عباراتی که برای درک بهتر معنا با توجه به سیاق متن و یا بر اساس گمانه زنی با احتمال زیاد اضافه شده اند، در داخل کروشه آمده اند. چون این جلسه حالت گفتگو بین دکتر علیمحمدی و دانشجویان مختلف حاضر در جلسه (همانطور که اشاره شد از تشکل های بعضاً مخالف هم) را داشته است، در این متن برای ارجاع به دکتر علیمحمدی از کلمه استاد و برای ارجاع به هر یک از دانشجویان بدون توجه به گرایش او از کلمه دانشجو استفاده شده است. گفتگوهای موجود در سخنرانی حالت محاوره ای دارند که این حالت محاوره ای تا اندازه زیادی در متن نوشتاری هم قابل مشاهده است.

خوب، یک بحثی که حالا بیشتر خود من [با این جلسه] شروع کردم این بود که دانشگاه به عنوان یک محل تدوین افکار جامعه باید فعال باشد و فعال هم به معنی علمی و آکادمیکش و نه به معنی فیزیکی اش! آنجوری [فیزیکی] که خوب همه فعال هستند. [...] [اینکه دانشگاهیان در] دانشگاه مباحثی [مطرح کنند] که [...] قسمت اعظمش مباحث تخصصی افراد است، کاری است که ما، من و شما، هر دوی ما داریم انجام می دهیم. یک قسمتش هم مباحث مبتلابه اجتماعشان است که هر انسان متعهدی نمیتواند اینها را در نظر نگیرد. علی الخصوص که وارد ریز زندگی مردم بشود و علی الخصوص که زندگی در شرایط عادی جامعه را مختل کند. دیگر اصلا نمیتواند در نظرش نگیرد. حالا خوشبختانه همه سیاسیون جامعه ما هم اذعان به این میکنند که بالاخره دانشگاه باید فعال باشد در این زمینه.

من به نظرم رسید که حالا ما به عنوان یک معلم [...] با کمک خود شماها شروع کنیم بحث کردن؛ که حالا عناوین [بحث] را هم می گویم و [به این طریق] یک تجربه ای کسب کنیم. این تجربه اگر انشالله موفق بود، یعنی دیدیم که راهکارهای خوبی توضیح داده شد یا روال جلسه خوب بود، [...] خوب می توان ادامه اش داد، می توان گسترش داد. انشالله اگر نسخه خوبی برگزار شود شاید بشود تعمیم داد که حالا بقیه دانشگاهها هم فعال شوند و یک حرکت دانشگاهی برای حل معضلات سیاسی اجتماعی [آغاز شود]. هدف قضیه این است. صورت مسأله این است.

البته خیلی از همکاران دیگر [یعنی اساتید دیگر دانشگاه] هم من شک ندارم که علاقه دارند که در این بحث ها شرکت کنند؛ ولی متأسفانه به دلیل شرایط کشور یک مقدار پرهیز می کنند. در همین جلسه من مطمئنم اگر شرایط دیگری [می] بود خیلی ها می آمدند ولی حالا احتیاط می کنند. خیلی ها هم به من گفتند که نکن این کار را. [چون] ریسکش بالا است. [...] [باتوجه] به اینکه این کار ریسک هم دارد، ولی بالاخره هر کاری ریسک خودش را دارد، ساده ترین کار این است که آدم همه چیز را رها کند. این هیچ ریسکی ندارد ولی همیشه بالاخره این بهترین راه نیست. اگر حالا آدمهایی بودند که با من خواستند همکاری کنند [لازم است] این ریسک ها را بپذیرند و به من کمک کنند که این ریسک ها را حداقل کنیم؛ دنبال ریسک هم نباید باشیم بی خودی ولی حداقلش کنند. [...] امیدوارم که هیچ هزینه ای نه برای من و نه برای شما داشته باشد و این کار پیش برود. و این [جلو رفتن بحث] لازم دارد که هزینه هایش را مینیمم کنیم و خروجی مفید بگیریم. [یک راه برای کم هزینه بودن] این هستش که جو حاکم بر این جلسه (اگر دیدیم خوب است جلسات آینده [را هم برگزار

میکنیم))، [یک] جو صرفاً عقلانی باشد. یعنی ما بنابر توهین به هیچ کس نداریم. چون [اگر] باب توهین باز شود یعنی باب عقل بسته می شود؛ آن جایی آدمها به هم فحش می دهند که دیگر نتوانند باهم صحبت کنند، بعد شروع می کنند به هم فحش دادن، بعد در فحش دادن هم معمولاً کسی می برد که فحاش تر است و حتماً عده زیادی آدم می بازند. ماها همه می بازیم؛ (بلد هم نیستیم خُب فحش بدهیم!) این است که در این باب هیچ کداممان نیفتیم. حالا اگر اظهار نظری هم کردید با حفظ احترام به همدیگر است، با حفظ عقیده همدیگر است.

[اما در مورد] موارد بحث که به نظرم رسید: [...] دیشب یک نیم ساعتی فکر کردم که خدایا چی در این جلسات [بگویم که مناسب باشد و به این نتیجه رسیدم که] بالاخره یکی از این ها حتماً تحمل عقاید یکدیگرست. این جزء ارکان هر جلسه ای است. [...] [دیگر آنکه باید] با توجه به حساسیتهای کشور [بحث کنیم]؛ به هر حال [در] کشور، حالا به حق یا به ناحق، حساسیت های وجود دارد و این حساسیتهای هم هر روز بیشتر می شود [...] این است که بپذیرید که در این شرایط داریم صحبت می کنیم. بنابراین همه مان ملاحظه کنیم در صحبت کردن مان و احترام هم را حفظ کنیم تا انشاءالله بتوانیم کمک کنیم. با کمک شما و ان شاءالله [...] یک قدمهایی را در این راستا برداریم.

عناوینی که من به نظرم رسید که می شود [در باره اش] صحبت کرد ۴ تا موضوع هست یا [به عبارتی] ۴ تا آیتم دارد که [از] این ۴ تا آیتم، یکی اش را من فعلاً می خواهم بگذرم ازش. این ۳ آیتم را به تفکیک ان شاءالله می خواهیم با هم صحبت کنیم. حالا اینجا [این جلسات] خیلی حالت کلاس هم ندارد؛ من یک جمله ای را می گویم بعد شما می گوید، بعد [به این ترتیب] کامل می کنیم بحث ها را. می خواهیم یک چیزی از تویش در بیاید که مفید است برای جامعه، هدف واقعاً این است. آیتم هایی که به نظرم رسید که وجود دارند، من از شماره یک اش می گذرم به دلایل متعدد. [آیتم شماره] ۱ اش این است که «علل رسیدن به وضعیت فعلی» [چیست؟]. این [وضعیت موجود کشور پس از انتخابات] حتماً علل متعددی دارد. (استاد در این قسمت مکثی می کند و در میان شوخی و جدی سؤالی معنادار از حضار می پرسد که کسی آنرا جدی نمی گیرد و همه می خندند): بچه هایی که همه هستند بچه های دانشگاه خودمان هستند، نه؟

[...] این آیتم شماره ۱ [یعنی] که حالا بالاخره این بحران [به عنوان] یک مبحث در قالب علوم اجتماعی قابل تحقیق و بررسی است. [در این لحظه اتفاقی می افتد که شوخ طبعی همیشگی دکتر علیمحمدی را نشان می -

دهد. یکی از دانشجویان اصرار دارد پنجره کلاس را باز کند و استاد به شوخی به او می گوید: "نمی دونم چه اصراری دارید که حالا حتماً من باد بخورم!" و همه می خندند]

[آیتم شماره ۲] در حقیقت «تبيين وضعیت موجود» است؛ یعنی وضعیتی که الان در آن به سر می بریم چه مشخصاتی دارد؟ بیايد با هم کار کنیم و دریاوریم این مشخصات را. [آیتم شماره ۱] ۳ «تبيين هدف» [است]. یعنی صرف نظر از این که شرایطی که بهش رسیدیم چی هست و به چه علتی به این شرایط رسیدیم اصلاً اهداف حرکتها چیست؟ [...] شاید بتوانم یک عناوینی پیدا کنم که همه روی آن اتفاق نظر داشته باشند که آقا ما هدفمان رسیدن به چنین وضعیت ایده آلی است؛ دنبال چی هستیم؟ می خواهیم به چی برسیم؟ اگر این روشن نشد این حرکت ها اصلاً معلوم نیست که دارد [به کجا] سوق پیدا می کند، پس این هم شماره ۳. آن وقت با توجه به وضعیت موجود و وضعیت هدف، [یا به عبارت دیگر] وضعیت initial و وضعیت final. حالا «دینامیک» آن [یعنی آیتم شماره ۴ یا همان نحوه گذار از وضعیت موجود به هدف] را ما باید در بیاوریم. [...]

[اینها] سرفصلهای کلی یک بحث [است].

[یک دانشجوی:] بیانیه ای که بعد از این جلسه ممکن است چاپ بشود، هم احتمالش هست؟ یعنی امکان دارد که به یک نتیجه ای برسیم که بیانیه ای چاپ کنیم مثلاً در یکی از نشریات دانشگاهی مان؟

[استاد:] ممکن است؛ حالا آن دیگر بستگی دارد به نظر خود من و خود شما. اگر یک چیز قابل انتشار و مفید در بیايد خوب می توانیم بنویسیم. حالا فعلاً دنبال این واقعاً نیستیم، دنبال مفاهمه هستیم و [اینکه] بفهمیم [بحث] چیست. همزمان شویم همه و آن وقت اگر خروجی مفیدی داشت که چه بهتر [و مطلبی چاپ می کنیم].

شماره ۱ را من الان خیلی نمی خواهم بهش پردازم عملاً؛ به دو دلیل: یک دلیلش این است که موضوع یک کم چالش انگیزی است. یعنی بحثها به نظر من یک خورده منحرف ممکن است بشود؛ داغ بشود بی خودی. بیخودی ای که فایده ای برای ما ندارد و احتمالاً اختلاف نظرها هم زیاد است. یک دلیلش هم این است؛ مثلاً یک دوستانی که یک دیدگاهی دارند و دوستانی دیگر که یک دیدگاه [متفاوتی] دارند، ممکن است راجع به این خیلی دیدگاه های متفاوت و متناقضی داشته باشند. و عملاً [آیتم بررسی علل رسیدن به وضعیت فعلی] خیلی کمک نکند به ما. [این] که حالا که به اینجا [وضعیت بحرانی فعلی کشور پس از انتخابات ریاست جمهوری ۲۲

خرداد] رسیدیم تقصیر چه کسی بود و چرا اینجوری شد، حالا تقصیر من بود، حالا به هر علتی [یا تقصیر دیگران؟]، حالا بقیه چرا به اینجا رسیدند... اینکه الان من اینجا مقصر پیدا کنم خیلی کمکی الان به من نمی کند.

البته برای اینکه شما در نهایت بیایید [یک] چارچوب درست دریاورید آن [آیتم یک علل رسیدن به وضع فعلی] را هم باید بالاخره بهش پردازیم، چون ممکن است دوباره دچارش بشویم. ولی فعلاً در مرحله اول (تقریب صفرم!) از آن صرفنظر می کنیم و بقیه آیتم ها را نگاه می کنیم، و آن وقت برای اینکه تقریباً دقیقتر بشود [به اصطلاح فیزیکی ها در آخر] باز آن مرحله را نگاه می کنیم. [...]

[یکی از دانشجویان سئوالی می پرسد که بر خلاف نظر دکتر بر مهم بودن بررسی علل رسیدن به وضع موجود تاکید دارد]

[استاد:] معلوم نیست. حالا بگذار برویم جلو، معلوم نیست! می دانید چرا معلوم نیست که آن خیلی مهم باشد؟ شما یک شرایطی که دارید به نظر من اولین حرکت این است که اگر [این] شرایط خوب نیست، (یک وقت شرایط خوب است که آن بخشش فرق میکند)، باید [از آن] خارج شد؛ [مثالی می زنم] یک بابایی تب کرده و دارد می میرد، حالا به هر علتی، یکی بلایی سرش آورده... اولین کار این است که تبش را بیاورید پایین. تبش را پایین بیاورید دیگر مرده [است]، به چه دردی می خورد حالا؟

[همان دانشجو:] اول باید ببینیم به خاطر چی تبش بالا رفته.

[استاد:] نه! نگاه کن! یک وقت هست برای پایین آوردن تب، [۰۰۰] برای اینکه بخواهیم تبش را بیاوریم پایین، نیاز داریم به یک سری اطلاعاتی که چرا تبش رفته بالا؛ آنها باید رفع بشود. که [این استدلال] درست هم هست. ولی یک وقت است که الان نیازی [به اطلاعات] نداریم. یکی، یکی [دیگر] را [زمین] انداخته. آن [نفر] الان زخمی است و خیلی درد دارد؛ اولین وظیفه ما (به نظر من) [در چنین شرایطی] این است که دردش را تسکین بدهیم و بعد ببینیم که آقا کی این [شخص زخمی] را انداخته؟ (آقا تو انداختی؟ آن [نفر] انداخته؟) مسأله ما الان این نیست که کی انداخته، شاید اصلاً خودش افتاده باشد. (شاید) یعنی به طور طبیعی افتاده باشد. [...]. [نظر من آنست که] به این بحثهای اغتشاش انگیز نیفتیم، تو مرتبه «صفرم» می شود رهاش کنیم؛ ولی نمی گویم که هیچ وقت بهش پردازیم. تو مرتبه صفر بهش پردازیم.

[یک دانشجوی دیگر در تائید اشکال دانشجوی قبلی:] این حالت اولی که شما میگویید، من هنوز درک نکرده‌ام که چرا حذف کردن این گزینه اول در واقع ما را قرار است ما را به سرانجام مطلوب برساند.... چون گزینه اول درجه اهمیتش خیلی بیشتر از سه تای دیگر است.

[استاد:] خوب به چه منظور بیشتر است؟ نگاه کنید! یک بار دیگر تکرار می‌کنم: یک وقت است که شما به این منظور به دنبال گزینه‌ی شماره یک هستید که مقصر را گیر بیاورید و یک کاریش بکنید و هدف آن است. یک وقت نه، به این منظور دنبالش هستید که خود درد را درست کنید. دو تا حالت بیشتر نیست. آن قدری که به شناسایی درد کمک بکند، به آن هم باید پرداخت که این را من سعی می‌کنم که در مباحث بعد، علی‌الخصوص مثلاً در این مورد آخر [آیتم ۴] که حالا «راهکار» هست، که آن وقت مسائلی که منجر به این شده با این راهکارها باید سنجیده بشود، آنقدرش را هم باید پردازیم. [...]

[همان دانشجوی:] ولی من نگاه بیماری نمی‌کنم به این قضیه. نگاه این است که دو تا دیوار، مثلاً یک زمین با ۲ تا دیوار [است که] تو این زمین رفته بالا. وقتی شما نگاه کنید که (مثلاً) این یکی بر چه مبنایی ساخته شده و این یکی بر چه مبنایی ساخته شده، آن وقت میتوانیم تحلیل بکنیم.

[استاد:] دو تا دیوار را من متوجه نشدم چه اتفاقی افتاد [و این مثال یعنی چه].

[همان دانشجوی:] دو تا جریان [سیاسی منظورم است]

[استاد:] نه! من به جریان کار ندارم. من یک حالت از شما میبینم، یک حالت است، یک چیز. من آن یک چیز را میخواهم بشناسم که چی هست. پس من دو تا ندارم. یکی بیشتر نیست. آن چیزی که شما دارید میگویید باز رفتیم سراغ عوامل [که] میگوید یک جریان یک داریم، یک جریان دو داریم، یک جریان سه و چهار، این چیزها باشد. اینها در حقیقت هم اهدافشان متفاوت [است] و هم روشهایشان متفاوت [است]. ولی وضعیت موجود یک حالت بیشتر ندارد. البته این جریان ها هر کدام یک سهمی در آن دارند قطعاً، ولی پرداختن به آن، [...] الان حالا فعلاً پرداختن به آن به ما کمک نمی‌کند. اما اگر بعد دیدیم لازم شد بهش می پردازیم. خیلی عجله نکنید. این هست. علت این که من میخواهم بگویم که مثلاً آیتم دوم مهمتر است این است که خیلی ها، حالا نه خیلی ها یک عده ای، بالاخره یک عده ای که خوب صدایشان را بلند می‌کنند و مردم می‌شنوند اصلاً معتقد به این اتفاقات [بحرانی بودن وضعیت موجود کشور] نیستند. می‌گویند وضعیت موجود وضعیتی [خاص] نیست. [...]

اصلاً هیچی نیست! بنابراین ابتدا ما پردازیم که وضع موجود چیست، مشخصاتش چیست؟ بالاخره یک چیزی هست؟ نیست؟ آن وقت حالا ما اگر لازم شد و یا نظر جمع بود به آن هم میپردازیم. [...]

[دانشجو:] مثلاً فکر می کنم من با این دیدگاه شما موافقم. فکر میکنم اگر وضعیت موجود [را] تبیین نکنیم و به هدف پردازیم اصلاً الان پرداختن به علل وضعیت فعلی یک کم خام خواهد بود. اگر ما بدانیم هدف چیست، وضعیت موجود چیست، و این چه خصوصیتی از آن ندارد خیلی کمک می کند به ما که چه عللی اصلاً می تواند عامل باشد.

[استاد:] [...], بنابراین ما الان [مسأله را] پاکش نکردیم. [...]

[دانشجو:] ولی نا خودآگاه بهش میرسیم.

[استاد:] ولی یک مقداری باید برسیم. نکته من هم همین است! یک مقداری از این بحثها [بحث علل رسیدن به وضع فعلی کشور] چون توی بالاخره راهکارهایمان نیاز بهش است، [به آن هم] خواهیم رسید. ولی نخواهید [این موضوع را] بگذاریم اول بسم الله...

[دانشجو:] من منظور از این تبیین هدف را متوجه نشدم. یعنی [آیا اینگونه نیست که] اگر به اهداف متعددی بخواهیم برسیم طبیعتاً راهکارهای متفاوتی وجود خواهد داشت؟

[استاد:] [درست است،] بنابراین باید یک اهدافی را از توی بحثمان در بیاوریم که شاید تو این اهداف همه متفق باشن؛ یک مجموعه اشتراکات... حرف شما درست است؛ حتماً اگر ریز بخواهیم بشویم اهداف متفاوت خواهند بود. یک شخص مذهبی با یک شخص غیر مذهبی، با یک مارکسیست، با یک صهیونیست، با یک همجنسگرا اهدافشان یکی نیست. بنابراین این ریزه کاری (اینها در حقیقت حالا اصطلاح علمی - مهندسی اش [Structure است]) این ریزه کاری ها را بگذاریم کنار، عمومی ها را نگاه کنیم. در عمومی ها من فکر کنم بحث وجود دارد. یعنی الان وصفمان طوری است به نظر من که مثلاً سر عمومی ها همه قانع نیستند [که] این حداقل ها [در اهداف حرکت] خوب است یا نه. این حداقل ها را بگیریم، بعد البته این حرف درست است که بیان دقیق اش [این اهداف] حتماً وابسته به دیدگاه است.

[دکتر علیمحمدی به سمت تخته سیاه می‌رود و مواردی را پای تخته می‌نویسد و در توضیح آنها می‌گوید]:
اینهایی که من می‌نویسم، حالا به عنوان [موضوع] بحث و شما کامل اش خواهید کرد، اولویت بندی اش نمی‌خواهم بکنم، یعنی [...] این هایی که به عنوان وضعیت موجود بخواهم بگویم به این معنی نیست که شماره ۱ از همه مهمتر است و شماره ۱۰ بی اهمیت تر است، نه. [...] [و در همین حین مشخصه های وضع موجود کشور از دیدگاه خودش را از ۱ تا ۱۱ می‌نویسد]:

۱. جدایی کثیری از نخبگان از دایره هواداران دولت و عدم همکاری آنها.
۲. شکسته شدن بسیاری از حرمت ها، عبور از بسیاری از خط قرمز ها.
۳. ناامیدی از آینده.
۴. عدم رونق و کساد بازار و اقتصاد.
۵. وجود خشونت در خیابان ها، دانشگاه ها، خوابگاه ها و عدم پیگیری موثر مسبین.
۶. عدم به عهده گرفتن رسمی برخی خشونت ها.
۷. نفوذ دشمنان کشور در صف مردم.
۸. زیر سوال رفتن بحث (اصل) حکومت بر اساس معیارهای دینی.
۹. از گردونه خارج شدن جمعی (بزرگ) از یاران انقلاب از حیطة حکومت.
۱۰. ایجاد اختلاف بین اقشار جامعه.
۱۱. غالب شدن تدریجی افراد تندرو و غیبت افراد معتدل تر.

[در اینجا قبل از ذکر ویژگی ها] ابتدا من یک معرفی کوچکی هم بکنم خودم را بد نیست! [دانشجویان می‌خندند چون استاد مدت ها بود که در دانشکده فیزیک درس می‌داد و علی القاعده احتیاج به معرفی اصلاً نداشت]. به عنوان معلم همه من را میشناسند. ولی ما متعلق به نسلی هستیم که تو بحبوحه‌ی انقلاب بود، یعنی

ما در حقیقت سال ۵۶ که یک سال قبل از انقلاب بود وارد دانشگاه شدیم؛ که اوج حرکت های انقلابی هم بود و ما هم در گیرش بودیم. و درگیرش بودم، به عنوان انجمن اسلامی [هم] درگیرش بودم نه به عنوان کسی که دیدگاه فکری نداشت، نه. دیدگاه فکری داشتم و شیراز هم من درس می خواندم، دانشگاه شیراز. انجمن اسلامی دانشگاه شیراز جزو انجمن اسلامی های فعال کشور بود. [تعداد] بسیاری هم خُب نیروهای زُده داد در مقاطعی، که البته خیلی از آدمهایی که الان مقام و نسب دارند، من می شناسم. یکی از فعالین انجمن اسلامی ها بود شیراز.

اینها را می خواهم بگویم که این مطالبی را [که] حالا می خواهم بگویم رویشان شناخت دارم. خلاصه فقط با روزنامه خواندن اینها را به دست نیاوردم [...] بعد هم که دانشگاه ها باز شد، بعد انقلاب و اینها، بالاخره با ارتباط با بقیه (برنامه) استادها بودم، تا سال ۶۴ که لیسانس گرفتم. ما رفتیم صنعتی شریف و دکتری را هم آنجا تمام کردیم. و در صنعتی حالا داستان دارد! مهم ترین جا [در] دوران تحصیل، دوران لیسانس خواهد بود که آدمها به عقیده من همدیگر رو خیلی خوب می شناسند. علی الخصوص که ما مثلاً در شیراز، شهرستانی محسوب می شدیم [و بنابراین] تو خوابگاه بودیم، توی خوابگاه بودن دیگر حُسن درجه ۲ دارد، چون ۲۴ ساعت با هم هستیم. مثل مثلاً کسی نیست که دانشجوی دانشگاه تهران است و خونه اش هم تهران است، می رود خانه شان و می آید دانشگاه! اونجا [خوابگاه دانشگاه شیراز] همه اش ما با هم بودیم، بنابراین اوج ارتباطات آدمها، ما یعنی در حقیقت بچه های دانشجو، دانشجویی دوره لیسانس [بود]. به این خاطر دوران دکتری چون جدید بودیم [در] صنعتی [شریف]، جدید بودیم با انجمن اسلامی شان خیلی ارتباطی نداشتیم، ولی با افراد [...] فعال همیشه ارتباط داشتیم ما. و بعد هم دیگر [...] از همان تیم [دوران دانشجویی] [...] همکاری های متعددی من [...] داشتم. ما آن موقع تعطیلی دانشگاهها با جهاد دانشگاهی بودیم. جهاد دانشگاهی یک جایی بود و تنها جایی بود که بچه ها می توانستند بنشینند کار کنند، کارهای علمی هم بکنند. بعد خوردیم به ستاد انقلاب فرهنگی، این دوراهی دفعه اول مان بود... بعد در حقیقت، از سال ۶۴ به بعد، درگیر مسایل جنگ شدیم، از طریق سپاه، و این هم خیلی طول کشید، یعنی این درگیری ادامه داشت تا سالهای ۸۰ [...]. همیشه بی ارتباط نبودیم.

بنابراین اطلاع دارم از وضعیتِ بالاخره آدمهایی که، آدمهایی که علاقه و دلبستگی خیلی زیادی به این مملکت دارند و حالا دچار محکومیت شده اند. این است که من می خواهم بگویم از روی اطلاع [صحبت می کنم].

بسیاری از آنها از آقای دکتر فرجی دانا که رییس دانشگاه تهران، هم دوره ای ما بود، [گرفته تا] دکتر شیرزاد که احتمالاً می شناسید، الان از اعضای جبهه مشارکت هستند، هم دوره ای ما بود. آقای مهاجرانی که الان انگلیس است، هم دوره ای ما بود. آقای سیف الله داد بود [که] رفت [فوت شد] هم دوره ای ما بود،... خیلی ها! ابراهیم نبوی که الان جزو نیروهای خیلی فعاله، تقریباً هم خوابگاهی بودیم. [...] به هر حال تعداد زیادی. کامران دانشجو که الان وزیر علوم هست اتفاقاً هم دوره ای ما بود و خیلی های دیگر! خیلی های دیگر! تعداد زیادی. بنابراین از روی شناخت می گویم این اطلاعات را. یا آقای عباس عبدی که از بچه های علم و صنعت بود ولی ارتباط زیادی با شیراز داشت، می رفت و می آمد. [...] آقای مجید محمدی که الان باز از فعالین کاملاً آن طرفی است، در VOA و اینها... آهان! یکی از آنهایی که از همه بهتر شما می شناسید، آقای کدیور، محسن کدیور. او هم از همکاران بود. و خلاصه خیلی های دیگر. بنابراین می شناسم [...].

[یک دانشجو:] یک چیز بپرسم؟ اینهایی که داریم بحث می کنیم، خیلی عذر می خواهیم، می توانیم جایگاه شما را در این بحث بدانیم؟ ما الان باید به شما به عنوان یک استاد نگاه کنیم در این بحث و یا با نگاه مثلاً یک فردی که [...] داور هستید. یعنی به هر حال شما یک موضعی برای خودتان دارید و بعد ما هم قرار نیست در این موضع قاعدتاً حرف شما را [...] بپذیریم. در این زمینه می خواهیم بگویم که باید این ارتباط برقرار بشود تا یک وقت شایبه پیش نیاید...

[استاد:] نه! حالا، اتفاقاً این نکته ی خوبی است. نگاه کنید! من می خواهم بگویم که نه این است و نه آن! [خنده حضار!] یعنی اینکه از طرفی [...] این جور جلسات [که یک استاد بحث را هدایت می کند] [...] یک فایده ای دارد [و آن] این است که من به عنوان کسی که معلم اکثریتتان مثلاً بوده ام، خوب یک خورده می توانم کنترل کنم موضوع را، بتوانم شاید تجربیاتم را منتقل کنم. شاید یک خورده حرف شنوی باشد، شاید هم نباشد! بنابراین یک مقداری از آن هست.

ولی در ضمن اینجا کلاس درس نیست، حرف شما [کاملاً] درست است. یعنی این که من نیامده ام به شما سیاست یاد بدهم و شما هم [مانند سایر کلاس های فیزیک] یادداشت کنید. آمده ایم با هم یک چیزهایی دربیاریم، ولی بالاخره چون من یک خورده از شما سنم بزرگتر است، پدر و فرزندانه موضوع را می گیرم دستم، ولی هر جا که شما لازم بود بحث می کنیم، لازم هم نیستش که چیزایی که من می گویم شما بپذیرید. حالا شما می توانید نپذیرید. اشکالی هم ندارد، ولی بالاخره همان دو نکته اولی که گفتم خیلی مهم است که حفظ

حرمت‌هایمان، هم حرمت شخصی خودمان و هم حرمت عقاید خودمان. عقاید دیگران را حفظ کنیم تو صحبت هایمان، چون اصلاً من خیلی مخالفم با اینکه صحبت از دایره ادب خارج بشود و نمی‌خواهم چیزی از دستمان خارج بشود [...]

[دکتر علیمحمدی در این قسمت شروع می‌کند که اولین شاخص از شاخص های ۱۱ گانه در مورد وضع موجود کشور را پای تخته سیاه در حین نوشتن توضیح دهد:]

خوب، نگاه کنید! نکته اول حالا با توجه به این تعریفی که کردم که من خیلی‌ها را می‌شناسم؛ بالاخره آدمهای مختلف در سطوح مختلف که خیلی از این افرادی که حالا من می‌شناسم، اینها خیلی هایشان بالاخره در مراتب مختلف کشور یک موقعی بودند و مراتب مختلف سپاه مثلاً بودند، بنابراین آدمهایی [بودند] که خیلی خلاصه علاقه داشتند [به حکومت]، [درست است]. [...] [روی تخته می‌نویسد:] به نظر من «جدائی کثیری از نخبگان از دایره هواداران دولت و عدم همکاری آنها». این یکی از، به نظر من، مشخصات برجسته [وضعیت فعلی] است. این اتفاق افتاد؛ چه بخواهیم، چه نخواهیم! به هر حال چه خوشمان بیاید، چه نیاید! کثیری از نخبگان جامعه [از دایره دولت جدا شدند]. حالا نخبگان هم [...] به عمد می‌گویم؛ یعنی افرادی که [...] نگاهشان می‌کنی می‌بینی که بالاخره مدرکشان بالای فوق لیسانس است، حداقل حالا تعداد زیادی که من می‌شناسم. [...] مقدار زیادی از اینهایی که حالا دیگر من می‌شناسم، (قالب من این است، حالا اگر شما قالب دیگری دارید می‌توانید ردش بکنید) اینها از دایره هواداران دولت خارج شده‌اند؛ [...] آن جاهایی که بالاخره از ایشان کار خواسته میشود. چون اینها معمولاً، [یعنی] قشر نخبه‌ها، از ایشان کار زیاد خواسته می‌شود؛ یا کارهای مختلف مدیریتی، علمی و صنعتی از ایشان خواسته میشود که انجام بدهند؛ پروژه‌های مختلف، جاهای مختلف و یا بالاخره باید بروند مسائلی که به ایشان واگذار میشود را حلش کنند. اینها الان در شرایط موجود احساس جدائی زیادی میکنند و از دایره هواداران دولت، یا همکاران جمهوری اسلامی در دولت البته، جدا شده‌اند. [...]

نکته دوم، «شکسته شدن بسیاری از حرمتها و عبور از بسیاری از خط قرمزها» [است]. این اتفاق افتاد. [...] این شماره دو را یک کم توضیح بدهم بد نیست: در هر جامعه ای باکسی [box، جعبه‌ای] که حرمت‌ها را (تویش) می‌گذارند و تعیین میکنند و جاهایی که خط قرمز می‌گذارند فرق میکنند با هم. کاملاً وابستگی به نوع جامعه دارد. در جامعه‌ی اروپا و یا آمریکا یک چیزهایی بی‌حرمتی اسمش نیست که مثلاً در شرق اروپا [بی-حرمتی] است. بنابراین موضوع کاملاً لوکال [بومی] است. مثلاً فرض کنید احترام به والدین در جامعه هند

تعریفی دارد. یک تابویی است که معلوم نیست در اروپا مثلاً اینطور باشد. حالا با توجه به اینکه ما در ایران هستیم و حرمتها یک تعریفی دارند برای اکثریت جامعه‌ی ما و خط قرمزها در این چند ماه اخیر (اینها) نقض شد: یک سری حرفهایی که نباید زده میشد، شاید زده شد. خیلی توهین‌هایی که نباید می شد، شد. خیلی روهایی را که نباید به هم باز میشد، شد. خیلی حرفهایی که مردم مثلاً اگر قبلاً میخواستند بزنند با احتیاط می زدند تو جو خیابانی زده شد و غیره.

[یک دانشجو می پرسد:] این خوب بود یا بد بود؟!

[استاد:] اینها را من به عنوان چیزهای منفی دارم ذکر می کنم.

[همان دانشجو:] بد است که یکی حرفش را بیاید مثلاً در جمعی که خصوصی می گفت بعد بیاید یک جا معلوم تر بگوید. بد است که یک کم [صریح تر بشود]؟

[استاد:] نگاه کنید! یک خرده راجع بهش بحث کنیم. به نظر من چیزی که هر جامعه ای را حفظ می کند، استحکام هر جامعه‌ای، هویت هر جامعه‌ای را حفظ می کند، یک سری پارامترهای فرهنگی است. اینها برای هر جامعه ای لازم اند اگر بخواهیم آن چارچوب حفظ شود. یک وقت است ما نمی خواهیم آن چارچوب حفظ شود، خوب دیگر می توانیم هرطور حرفی هم بزنیم. ولی اگر هدف باشد (که من برداشتم این است که، این جمعی هم که اینجا است، حالا شما سؤال کردید از این و من باید سؤال کنم، من بازی را شروع کردم، [چنین هدفی دارند]) [مساله فرق می کند.] چون نگاه [کنید] این خیلی مهم است. یک وقت هست که می گویی با یکی در یک خط هستی شما که اصلاً هیچ ملاک مثلاً فرهنگی ندارد، [یعنی] هیچ معتقد [به جمهوری اسلامی] و در حقیقت خواهان جمهوری اسلامی نیست؛ آن یک قید است (که حالا اصلاً من نمیخواهم ارزش بگذاریم ها.) این یک قید است. یک قید دیگر نه، [اینطور نیست و] می گوید که حالا من از «جنبش سبز»، که حالا اصطلاحی است که باب شده، من این را برداشت می کنم که مدعیان این جنبش، [...] مهمترین آنها آقای خاتمی بود و بعد آقای موسوی بود و آقای کروبی، اینها اینطوری فکر نمی کنند؛ اینها فکر نمی کنند که حالا تاریخ گذر از جمهوری اسلامی رسیده است؛ هنوز هم نمی گویند حالا. یا حداقل من نشنیده ام! [...]

بنابراین این آیتم شماره ۲ را که دارم می گویم با این پیش فرض [قبول داشتن حداقلی از چارچوب جمهوری اسلامی] است. حالا ممکن است که این چیزها را شما قبول نداشته باشید. اشکال ندارد! با این پیش فرض است

که برای داشتن یک کشور جمهوری اسلامی با همان قانون اساسی و چیزهایی که بالاخره ما نیاز داریم بهشان به عنوان شهروند، یک حداقل حرمت‌هایی لازم است. که اگر اینها شکسته شود آنوقت حالا آسیبهایش را خواهیم گفت. آنوقت باید ببینیم که چه آسیبهایی به ما میرسد و چی جایش به دست می‌آوریم و غیره. بنابراین این شماره ۲ که حالا می‌گویم، ممکن است یک عده هم مخالفش باشند، با این فرض است که ما می‌خواهیم وضعیت را بهبود ببخشیم بدون درهم ریختن کامل [سیستم]. با این فرض من دارم می‌گویم؛ و آنوقت احتیاج دارد به یک سری آیت. مثلاً می‌گویم، حالا مثال خوبی نیست، ولی برای مثال، فرض کنید، دو تا کشور وجود داشت: آلمان غربی و آلمان شرقی. برای آلمان شرقی‌ها خیلی مهم بود که یک کشور جدا هستند. این در حقیقت خط قرمز اصلی شان بود. می‌گفتند که آقا [ما یک کشور مستقل هستیم]. مثل اتفاقی که الان در کره شمالی افتاده است. البته حالا آنجوری فکر نمی‌کنند [افراد آلمان شرقی سابق]، ولی حالا! بنابراین مثلاً اگر این را بپذیریم به عنوان پیش‌فرض که این شرایط الان در کشور باشد. این که ما بیاییم و [مثلاً در زمان آلمان شرقی سابق به مردم آنجا بگوئیم] مرزها را برداریم در آلمان و منحل کنیم کشور آلمان شرقی را، می‌شود خط قرمز آن کشور دیگر. بنابراین این را هم اگر بر دارد دیگر با هیچ موضوعی [آلمان شرقی] مورد توافق اکثریت جامعه نخواهد بود. من هم می‌خواهم بگویم هر جامعه‌ای پیش‌فرضهایی دارد برای حرمتها و من هم بحثم در پیش-فرضها این است که با حفظ جمهوری اسلامی اگر بخواهیم برویم جلو و وضعیت را مطلوب کنیم، حتماً نیاز هست که یک سری چیزها را حفظ کنیم و اگر حفظ نشود معلوم نیست دیگر که آن حفظ شود. حالا آنوقت ممکن است بگوئید خیلی خوب، حالا حفظ نشود طوری نیست! [اگر] می‌خواهید موضوع بعدی بحث این باشد که اگر آن اتفاق بیفتد چه میشود.

[یک دانشجو:] دو تا موضوع هست. یکی اینکه چرا این حرفها زده میشود در سطح خیابان؟ خوب! یا [دیگر آنکه] حرف [که در سطح خیابان زده میشود]، حرف منطقی است یا حرف بد و بیراه گفتن است؟ دو تا موضوع کاملاً مشخص که جاهایش هم مشخص [است] و یک موضوع، موضوع از بین بردن حرمتها است. یک سری‌ها معتقدند که به یک شخص نباید خیلی بهش توهین کرد؛ [یعنی فقط] در جاهای مشخصی آن شخص قرار است نقد بشود؛ [یعنی] رهبری باید در مجلس خبرگان نقد بشود. لزومی ندارد که بیاید و در خیابان در معرض فحش قرار بگیرد؛ این یک نکته بود. یک نکته‌ی دیگر هم اینکه در کشور آمریکا می‌آیند رییس جمهور را شخص اول مملکت را کاریکاتورش را می‌کشند. در مملکت ما حرمت‌ها فعلاً خط قرمز یکسانی ندارند که ما

بخواهیم بگیریم و بچینیم و برویم بالا. باید این مشخص بشود. یک عده ای می گویند آقا این شخص اینجور [دارای حرمت خاص] است.

[استاد:] نگاه کنید! من فکر می کنم که جواب شما در قسمت اول در بیاید؛ یعنی الان گفتم دیگر. حرمتها در هر جامعه ای دارد در یک جاهایی تعریف میشود. حرف شما درست است. در امریکا آقای اواما را در حقیقت هرکی هرچی بهش بگوید، بی حرمتی به آمریکا کسی حس نمی کند آنجا. بنابراین [این موضوع] یک جوری فرهنگ شده [در] آنجا.

[همان دانشجو وسط حرف می پرد:] در اینجا دو دیدگاه است...

[استاد:] نه! اجازه بدهید من صحبت کنم. بنابراین در آن جامعه بیان این جملات اسمش گذر از خط قرمزها نیست.

[یک دانشجوی مخالف دانشجوی قبلی:] ولی قانونی ندارد در امریکا که اگر کسی بی حرمتی [به مقامات ارشد] بکند مجازاتی وجود دارد؟

[استاد:] اگر هم باشد من اطلاع ندارم.

[دانشجوی آخری:] آقای دکتر مولانا صحبت می کردند، (استاد دانشگاه در آمریکا هستند و ۵۰ سال است آنجا زندگی می کنند)، [ایشان] در خیلی از موارد می گفتند که در زمینه های اتفاقاتی که [ایران افتاد اگر] توی امریکا می افتاد به هیچ عنوان مثلاً اینطور برخورد نمی شد.

[استاد:] من واقعا دید مشخصی ندارم که واقعا منظور ایشان چی بوده... ولی این را می دانم که اگر آن اعلام نظر با مجوز باشد،...

[دانشجوی آخری وسط حرف استاد می پرد و می گوید:] من خاطر هست یکی از دانشجویها در آمریکا صحبت می کردند که به خاطر موضع گیری ای که نسبت به جنگ عراق داشتند از دانشگاه اخراج شده بودند.

[استاد:] ممکن است، آره، ولی ...

[همان دانشجو ادامه می دهد] و هیچ مجله ای حق صحبت ندارد ...

[اُستاد حرف آن دانشجو را قطع می کند]: ولی... حالا نکته من این است، (البته حالا آمریکا مورد بحث ما نیست ها). ولی در خود همان آمریکا به نظر من می آید آن فردی که از دانشگاه اخراج شده یا مشکلی برایش به وجود آمده به خاطر نقد جنگ عراق، حتما در موردش بی قانونی شده است و آن [فرد] می تواند برود شکایت کند، که ممکن است بکنند، این بحثی که من میکنم. [یعنی ممکت است برای احقاق حق اش شکایت کند].

[همان دانشجو]: یعنی می گویم این [مشکل در آمریکا] هست.

[اُستاد]: حتماً هست، حتماً. خیلی چیزهای بدتر هم هست ولی ما بحث در چارچوب قانون را داریم می گویم. این که چه اتفاقاتی می افتد احتمال دارد بدترش بیفتد. فرض کنید یک زمانی که حالا دوره اش مال زمان جانسون است سال ۱۹۶۰ و اینها. آن دوران جنگ سرد بود.

[یک دانشجو]: [یعنی] مک کارتی در جامعهی آمریکا.

[اُستاد]: [کمترین گمانی اگر که به مردم می رفت که این [شخص] دیدگاه چپ دارد اصلاً دودمانش به باد می رفت. ولی همان حرکات، نکته من این است، همان حرکات غیر قانونی محکوم شد؛ چون غیر قانونی بوده کار. [پس] من قانون را دارم می گویم. اینکه [در عمل] چه کار می کنند، خیلی مورد های خلاف میکنند؛ آدم هم می کُشدند، ولی دیگر نمی گویند که ما کار خوبی کردیم که آدم کشتیم. می گویند که این کار بد است. ولی اصلاً فرض هم کنیم که آن خوب- بدها [در جوامع مدرن تر] را هم بهش برسیم. نکته این هستش (که حالا بعداً بهش بیشتر میپردازم) که با فرض اینکه اکثریت جامعه اصلاً موافق این دیدگاه هم باشند، سیر رسیدن به آن چیست؟ این را خیلی باید توجه بهش بکنیم. یعنی آیا مثلاً در آمریکا که الان اینطور است یا در اروپا، [چه سیری طی کرده اند که به اینجا رسیده اند؟] حالا بالاخره مهد دموکراسی روز الان سوئیس است. [سوئیس را] فرض کنید. خوب خیلی دموکراسی در آنجا با همه جای دنیا واقعاً فرق دارد. یعنی اینقدر فرق دارد که کوچکترین مسائل را با هم چک می کنند: آقا سیگار بکشیم توی جمع یا نه رای گیری میکنند. مثلاً ما بگوییم ما ایده آل مان سوئیس است، ایده آل مان آمریکا، ایده آل مان اروپا، هرجا. نکته ای که الان در این بحث می خواهیم بهش برسیم، حالا با کمک شما، این هست که سیر رسیدن به آن نقطه چه جوری است؟ آیا اصلاً امکان دارد از یک حکومت سلطنتی تقریباً خودکامه ی زمان شاه که حالا شماها شنیدید، حالا ما بیشتر دیدیم؛ تقریباً چیزی به نام انتخابات وجود نداشت، تقریباً هیچ چیز به نام آزادی وجود نداشت؛ هیچ چیز و خیلی پارامترهای دیگر

علی الخصوص آن اواخر که اوج قدرت شاه بود (البته) سالهای قبل از ۱۳۳۲ و اینها جامعه آزاد شد ولی بعداً که اوج قدرتش بود خیلی شرایط سختی داشت از نظر سیاسی بسیار شرایط سخت تری، آیا اصولاً امکان دارد جامعه از آن شرایط یک هو به شرایط سوئیس انتقال فاز بدهد؟ امکان ندارد! یعنی نه مسوولین، حالا هر کسی بیاید آن بالا، می پذیرد، یعنی می دانید [چه] بخواهد و [چه] نخواهد، [آن مسؤل نمی پذیرد تغییرات را به این سرعت] [...] بنابراین رفتن از یک حالت اولیه به حالت نهایی که دور است، حتماً زمان می برد. «حتماً» یک پروسه‌ی سیاسی-اجتماعی طولانی است و خود اروپا و آمریکا هم زمان برده خیلی. حالا شما از من بپرس کی است آن زمان؟ خیلی خیلی زمان برده به این شرایط رسیده اند. [...] این طور نبوده که ۱۰-۱۵ ساله تمام شد، ۶ ماهه یک هو تمام شد، [این] جزو خواص دموکراسی است. این حرفها نیست... دموکراسی باید تو عمق و وجود دانه دانه مان رشد بکند، که ما کم کم برداشت کنیم. [...]

[یکی از دانشجویان می خواهد بدون اجازه وسط حرف بپرد که دکتر علیمحمدی می خواهد با اجازه صحبت کنند و سپس دانشجوی دیگری پس از اجازه می پرسد: [بخشید...] [زمان شاه] آزادی اجتماعی بوده، آزادی سیاسی اصلاً نبوده، این حرف را قبول ندارم.

استاد: نه، آزادی سیاسی منظورم است. درست است!

[دانشجوی قبلی جمله ای به حرفش می افزاید که در نوار واضح نیست و سپس دانشجوی دیگری می گوید: اولی که آمدم تو این کلاس، خیل عظیم جمعیت را دیدم [که نشان می دهد] که بچه ها چقدر مشتاقند راجع به این مسائل صحبت کنند. [خنده حاضرین] اما اولین سوالی که برای من پیش آمد و الان فکر کنم جوابش را هم تا حدی پیدا کردم این بود که چرا قرار است ما از کلاس برویم بیرون همه چی درست شود، یا در ما چیزی متحول شود؟! به هر حال اینها سوالهای شخصی من بوده و جوابهای برداشتی خود را هم الان میگویم. الان چیزی که من دریافت کردم این بود که در هر حال این سیری در جامعه ماست که دارد رشد پیدا می کند به اسم رادیکالیسم. یعنی [رادیکالیسم] می گوید من اگر نمی توانم حرف شما را بپذیرم باید یک چماق بگیرم دستم، بزنم تو سر شما!

استاد به شوخی: [یعنی با منی؟] [خنده حضار]

[همان دانشجو ادامه می دهد:] تو این قضیه من خودم (خیلی از دوستانم در جریان هستند)، من خودم تو این جریانات در زندان بودم و به عینه دیدم که چه اتفاقاتی و چه کارهایی انجام می دهند و چه سوالهایی از ما می شود. چه چیزهایی مهم است، چه چیزهایی مهم نیست برایشان. یعنی اصلاً برایشان مهم نیست که وجهه این قضیه چی میشود؛ برایشان فقط مهم است که اینها تا یک مدتی این عمل خودشان را یک رقمی بتوانند بیشتر جلو ببرند. این چیزهایی که من دیدم که این جوری، حالا نمی دانم که جواب ام درست است یا نه. از این طرف هم من دارم می بینم که مثلاً گروه مقابل هم، حالا به تبع آنها، دارند همین طوری رفتارهای رادیکال تری از خودشان نشان میدهند. همین جور که ما قضیه چند مدت پیش عاشورا را داریم. اگر این سطح خواسته ها در یک طبقه پایینی بود تا یک مدت پیش، تا حد مثلاً اعتراض به انتخابات و اینها بود، حالا همین جوری دارد به لایه های بالاتری می رود و این قضیه به خاطر این است که یک رادیکالیسمی حالا توی جامعه ما دارد رشد می کند [یعنی] حالا برعکس آن فرمایش شما که زمان می برد [ما را] به سمت دموکراسی، ما داریم عقب گرد می کنیم به سمت یک نقطه ای، ولی این، آن چیزی نیست که به سمت دموکراسی باشد؛ به خاطر این که من نمی توانم شما را تحمل کنم، شما هم نمی تونید من را تحمل کنید، پس باید بزنیم تو سرو کله هم.

[یک دانشجو در جواب دانشجوی قبلی:] من در جواب ایشان بگویم که اولاً کشور فرانسه که الان به این سطح و حد از آزادی رسیده ۷-۸ سال [...] انقلاب کرد. این را که می دانید. آنجا هم با هم حرف نمی زنند، همدیگر را می زدند... خوب، آنجا هم حرف همدیگر را قبول نداشتند. بعد که می گوید، خیلی مثلاً داریم عقب گرد می کنیم، نه اتفاقاً. من امیدوارم که با این اتفاقات [به دموکراسی برسیم]

[دانشجوی قبلی:] پس شما می خواهید یک انقلاب دیگر هم در ایران بکنید!

[دانشجوی اولی در پاسخ:] نه اتفاقاً! من به هیچ وجه اعتقاد ندارم به انقلاب در ایران. به این دلیل اعتقاد ندارم که انقلاب باید بشود؛ چون [اگر] انقلاب بشود زیرساخت خراب می شود، همه جا خراب می شود. [...]

استاد: فقط ببخشید، صحبت ها جنبه پاسخگویی به هم دیگر پیدا نکند! اولاً لطفاً کسی بدون نوبت و تو صحبت، صحبت نکند؛ دوماً جنبه پاسخگویی پیدا نکند؛ نمی خواهیم که مثلاً بگویم می خواهیم آن یکی را خوب حالش را بگیرم [خنده حضار] مگر ما در این مدت کم حال همدیگر را گرفتیم؟! [خنده حضار] فایده ای

که ندارد [...] ما میخواهیم وضعیت موجود را بررسی کنیم، بنویسیم شرایط را، بعد ببینیم اهداف چیه، چه جوری از این وضعیت برسیم به آن [اهداف]. حالا بفرمایید: [خطاب به یک دانشجوی جدید]

[دانشجو:] من اولش یکی از حرفهایی که میخواستم بزنم، به نظر من ما از این مقایسه هایی که می گوئیم، مقایسه هایی که مثلاً [...] بگوئیم حالا در جاهای دیگر ایراد داریم [اعتراض دارم] چون من بعضی موقع ها در بحث ها متوجه میشوم بعضی از دوستان می گویند مثلاً پلیس در همه کشورهای دنیا مردم را می زند. مثلاً در فرانسه هم همین سال نو یک سری اعتراض کردند، یک سری چیز شدند [کتک خوردند]... من می گویم که از اینجا به نتیجه نخواهیم رسید. یعنی این می شود توجیه. بحث هایی که مثلاً شبکه ۵ صدا سیما انجام می دهند. مثلاً که می گویند خوب فلان روز در فلان جا تظاهرات شد، عده ای آسیب دیدند و عده ای کتک خوردند، عده ای هم دستگیر شدند. بعد اولاً این فراموش می شود که اصلاً آنهایی که کتک خوردند چه جوری کتک خوردند؟ چقدر کتک خوردند؟ یک نمونه ی جالبی که من دیروز داشتم می دیدم [این بود که] دیروز داشت تلویزیون نشان می داد که اسرائیلی ها فلسطینی ها را زده بودند، یک عده را ضرب و شتم کرده بودند. بعد یک نفری را هم که تلویزیون داشت نشان می داد انتخاب کرده بودند بنده خدا پای چشمش کبود شده بود و وقتی مقایسه می کردم با اتفاقاتی که توی جامعه [ما] افتاد می دیدم که خُب توی این مقایسه ها یک چیزهایی می افتد؛ یعنی ما می گوئیم، ما این شرایط را داریم مقایسه می کنیم، ولی یک عالمه چیز را آن وسط [فراموش می کنیم]. در ادامه ی حرفم، که اتفاقاً وقتم هم کم است، می خواستم بگویم که توی این مناظره ها یکی از حرمت هایی که شکسته شد، حرمت شهروندی بود؛ که به طور شدید شکسته شد.

[استاد:] آن هم یکی اش بود.

[همان دانشجو ادامه می دهد:] حرمت آدمهایی شکسته شد که روزگاری شهروند بودند، بعد ناگهان منافق شدند، بعد از یک اتفاقی هم محارب شدند...

[استاد:] این را من میخواستم در مباحث بعدی [...] بگویم که بالاخره جان انسان ها، حیثیت و آبرو [مهم و محترم است] این را حتماً میخواستم بهش بپردازم ولی فعلاً این آیتم بالاتر از آن است. نگاه کنید! من یک چیزی بگویم بعد شما [به آن] بپردازید. این که من دارم مقایسه می کنم (که البته موضوع بحث من هم نبود، ولی حالا چون شما مطرح کردید [می گویم])، من نمی خواهم بگویم و از این مقایسه هدفم این نبود که اگر ما مثلاً می

گوییم آنجا میزنند، فرض کنید مردم را می زنند، می گوییم خیلی خُب [مثلاً ما هم بزنینم]. علت دیگری بود و آن این که نگاه کنیم، به عنوان یک دانشجو و به عنوان یک کسی که علاقه مند به وضعیت جامعه اش هست، که تحول جوامع و رسیدن به وضعیت موجود در هر جامعه ای چه سیری را طی کرده [است]؟ چه سیری بوده مثلاً آنجاها؟ [در کشورهای دیگر] حالا شاید مثلاً شما خیلی ندانید؛ بگذارید یک دیتا [اطلاعات] بدهم. مثلاً «حق انتخاب برای زن ها» که تقریباً در جامعه ای ما سالهاست از اول مشروطه به بعد دیگر، که در حقیقت چه اتفاقاتی بوده که حالا جزییاتش یادم نیست، اما خیلی سال است [که وجود دارد]. مثلاً در انگلیس خیلی سال نیست که وجود دارد. در انگلیس از حدود سالهای ۶۰، ۱۹۶۰، حق انتخاب برای زن ها معنا دارد. [استاد در اینجا در زمان صاحب حق رای شدن زن ها در انگلستان اشتباه کرده است. تاریخ درست ۱۹۲۸ است. ولی کلیت استدلال همان است] قبل از آن زن ها که حق انتخاب نداشتند. نگاه کنید، این را توجه بکنید که مثلاً انگلستان که حالا ملکه آن بالا نشسته، برای حق انتخاب دادن به زن ها سال ها طول کشید، تا این حق شرعی قانونی استاندارد گرفته بشود، تا بالاخره گرفته شد. این را ما نگاه کنیم، خیلی مهم است، باز این [یک] روش است [...] ما نمی خواهیم چیزی از آنها بگیریم [و تقلید کنیم] ولی نگاه کنیم شرایط کشورهای دموکراتیک، [یا] نسبتاً دموکراتیک [که] الان مطرح هستند، چه سیری را طی کردند. البته ما نباید همه ی آن سیر را الان طی بکنیم، دوران ما آن دوران نیست؛ همانطور که ما برای صنعتی شدنمان لازم نیست همان قدر صبر کنیم که مثلاً یک کشور سی سال پیش صبر کرده؛ می توانیم قدمهایمان را سریع تر برداریم. ولی این سیرها باید طی بشود و در مسائل اجتماعی که با هم کم کم برسیم، این حتماً باید به پختگی برسد به جامعه، این خیلی خیلی نکته ی مهمی است؛ جامعه تشکیل شده از مسوولینش، شهروندان، احزابش، صنایعش، دانشگاههایش، مدارسش، کسبه اش، همه اینها! و همه هم به هم کوپل [مرتبط] هستند؛ [چه ما] بخواهیم یا نخواهیم. اگر یک قسمتی، زیادی [بیشتر از حد خودش] یک وقتی جلو بزند اصلاً همان [خود] بدنه [سیستم] نمی پذیرد. بدنه نمی آید در حقیقت تحمل کند. بنابراین، این نکته خیلی مهمی است. کل جامعه باید به یک رشدی برسد تا نیروهایش را شروع بکند به چیدن. غرض من از آن [...] در حقیقت مقایسه این است. حالا الان خیلی بهش [نمیپردازم]

[یک دانشجو اعتراض می کند که از هر دری سخنی گفته شد و لطفاً عناوین را تیتروار بنویسید تا رویشان منظم بحث شود. استاد می گوید «بحث که جزئی می شود» اینگونه می شود و سپس در جواب اعتراض این دانشجو در مورد روال جلسه می گوید:]

در ضمن، این اعتقاد [در مورد روال جلسه] بود که [بحث] یک خورده باز باشد؛ [یعنی] هر کسی هر چقدر که دوست دارد بیاید [و مطرح کند]. ما با دوستان که مشورت کردیم یک خورده نگران بودند [که] این باز بودن ممکن است منجر به یک اتفاقی شود که نشود مثلاً جلویش را گرفت و اصلاً [جلسه را] بی فایده اش کند. یک عده هم گفتند که با یک جمع کوچکتر شروع بکنیم. بعد این آخری ها تصمیم گرفتیم با هم باشیم [جلسه بزرگ تر باشد] [...] و تصمیم گرفتیم که یک خورده بازترش کنیم. [...].

اجازه اگر بدهید من آیتم ها را حداقل بگویم، در یک گزارش کوچکی. خیلی هم حالا [در توضیح آیتم ها] بحث نمی خواهیم بکنیم. بعد شما آن آخرش را می توانید [به تعداد آیتم های مشخصه وضع موجود] اضافه کنید. بگویید آقا شما اینها را که گفتید حالا کم است. آن موقع بیشتر می شود بحث کنیم. [...]

خوب. نکته بعدی که حالا وجود دارد که گفتم بدون این که اهمیت [خاصی] بخوایم برایش قایل باشم، در بحثی هم که انجام شد عنوانش بود، «نا امید از آینده» است که یک قشر زیادی از آدمها دُچارش هستند. یعنی حس می کنند که یعنی وضع از این بدتر هم می شود.

[اشاره به شاخصه چهارم وضع فعلی کشور یعنی «عدم رونق و کساد بازار و اقتصاد»] یک چیزی که حالا باز خیلی به اینها مربوط نیستش ولی به عنوان بحث انتهایی ماست. بالاخره عدم رونق اقتصادی تا اون حدی که من شنیدم الان به طور خاصی [دچارش هستیم]. یکی از کاربردهای سرمایه گذاری در هر جامعه ای، اعتماد است و خوش بینی نسبت به آینده اش یعنی اگر این یک وقت گم بشود (به هر علتی) کساد اقتصادی به همراه خواهد داشت و همه جای دنیا هم همینطور است.

[استاد پای تخته شاخصه پنجم وضع موجود را می نویسد:] «وجود خشونت در خیابانها، دانشگاه ها، خوابگاه ها، و عدم پیگیری موثر مسببین.» [و ادامه می دهد:] به طور موثر این کار [پیگیری مسببین خشونت] انجام نشده است [...] البته عمل باید بشود؛ یک موقع ان شاء الله بشود ولی تا به حال مسببین این [وقایع اخیر] که خودمان آن چنان دردگیر نزدیکش بودیم در خوابگاه با بچه های خودمان، [اشاره به حمله به کوی دانشگاه تهران پس از انتخابات] [معرفی نشده اند]. حالا همین خشونت که بحث خیلی طولانی می تواند باشد، لا اقل به نظر من، حالا اگر بخوایم اسم گذاری کنیم بعد مرتبه بندی کنیم [مشکلات] یک جامعه را [وجود خشونت در صدر است]؛ وجود خشونت یعنی نبود هیچ چیز دیگری! انسان ها باید احساس امنیت کنند، یعنی همه، تا اعلام نظر

کنند، موثر باشند در جامعه شان و غیره. وجود خشونت که یک علامتی است در عدم امنیت و همین است نتیجه اش به هر حال! علی الخصوص که وجود خشونت به این صورت باشد که [روی تخته می نویسد] "عدم به عهده گرفتن رسمی برخی خشونت‌ها". [یعنی علی الخصوص که با این مسئله همراه باشد] این عدم به عهده گرفتن رسمی باز بدتر میکند قضیه را به نظر من! یک وقت هست پلیس می آید خشونت می کند و می گوید آقا ما زدیم. حق هم دارد. درست هم هست حال خوب یا بد. ولی یک وقت خشونت میشود، میگویند خشونت نشده! یا یک نفر کشته شده، بعد می گویند دو سه تا بوده [کشته شده]، بعد [می گویند] پنج تا بوده! بعد ده تا بوده! ببینید ... کسی به عهده نمی گیرد. این به عهده نگرفتن «بسیار» امر خطرناکی است. بالاخره باید ضابطین قانونی، اگر فکر می کنند کار روی ضابطه است، به عهده بگیرند. اگر هم روی ضابطه نیست، پیگیری مسببین باید بشود. یکی از این دوتا [حالت] است. این [عدم پیگیری] آن وقت می تواند [باعث] ایجاد عدم بی اعتمادی بشود. یعنی اگر هم واقعاً چنین مواردی پیش بیاید که واقعاً آن اتفاق توسط هیچ نیروی داخلی انجام نشده [باشد] آنوقت [باز هم] کسی باورش نمی شود. [یعنی با خودش می گوید] که حالا من نوعی مثال زیاد دارم که تو [حاکمیت] همه چیزهایی که گفתי دروغ است [پس] این هم [دروغ است] و دست نیروهای دشمن باز می شود. دشمن می تواند کار کند! اگر به عهده نگیرید [دشمن میگوید] خوب ما هم می زنیم. [با اینکار] خیلی دست دشمن باز می شود. بنابراین می گویم که نفوذ دشمنان بیشتر می شود و این اتفاق می افتد. دشمنان کشور که حال می توانند خارجی باشند، می توانند جاسوس باشند، یا هرکس دیگری. این افرادی باشند که سوابق کثیف سیاسی دارند مثل منافقین و اینها، اینها می توانند بیایند. [دکتر با این سخنان به شاخصه هفتم وضع موجود یعنی «نفوذ دشمن» اشاره می کند و ادامه می دهد که: البته این را هم بگویم که] اصلاً این چیزها [منافقین] واقعاً مطرح نیستند! یعنی یکی از بحثهای بدی که اخیراً پیش آمده یک جور مهم کردن اینها [منافقین] است. اینها واقعاً رفته اند! هیچ چیز نیستند و این خیلی بد است که ما مثلاً بخواهیم اینها را مطرح بکنیم. ولی اگر این اتفاق بشود و اینها مهم شده باشند خوب یک علت پیچیده دارد. خوب وقتی به عهده نمی گیرد کسی و اینها [حتی واقعاً] بیایند، خواه نا خواه باز [تقصیر]، گردن عامل دولتی می افتد. با اینکه [ممکن است عامل دولتی] اصلاً روحش هم خبر ندارد و آنوقت کسی هم باورش نمیشود.

[سپس استاد شاخصه هشتم را روی تخته مینویسد و در توضیح آن می گوید:] «زیر سوال رفتن بحث (اصل) حکومت بر اساس معیارهای دینی»؛ این اتفاق افتاده است که اصلاً اصل موضوع زیر سوال رفته است که [برخی فکر می کنند] آقا احتمالاً مشکل اینجاست. بنابراین، حالا باز من قضاوت نمی خواهم بکنم؛ من سعی می کنم که

[فقط روایت] کنم. حال این خوب [و یا] بد است، یک مقدار خوب است، یا زیاد خوب است (!) اصلاً [بحث ما نیست]. ولی این [یک واقعیت است] که حالا حداقل در سابقه ۳۰ سال قبل ما که اصرار داشت به این بحث که حکومت پاک حکومت دینی است، این با بحث های اخیر خدشه بهش وارد شد. یعنی این یک وضعیت موجود است که بالاخره حداقل برای افرادی که معتقد به آن هستند این چیز خوبی نیست.

[استاد شاخصه نهم را روی تخته مینویسد و توضیح می دهد: «از گردونه خارج شدن جمعی (بزرگ) از یاران انقلاب از حیثه حکومت»؛ این اتفاق افتاده است. یعنی یک تعداد زیادی آدم هایی که همه شان مسئولیت داشته اند، همه شان هم علی‌الاصول سیستم احتمال داشت که به اینها هنوز مسوولیت بدهد در جاهای مختلف، اینها الان دیگر مطرح نیستند و حالا به قول دوستان [اشاره به یکی از دانشجویان که قبلاً صحبت کرد] در صف دشمن قرارشان دادیم.

[یک دانشجوی: یا حالا بدتر [از آن]، منافق قلمداد کردیم.]

[استاد:] از گردونه خارجشان کرده ایم به هر علتی! چون حالا ما اول انقلاب، که شماها یادتان نیست، برای هر مسئولیتی و هر پستی واقعاً هیچکس نبود. [...] در پست‌های بالا [از رژیم قبل] کسی نماند. برای دانه دانه مسئولیتها، آدمهای زیادی واقعاً خیلی خیلی زحمت کشیدند تا بالاخره آن بار را بردارند، وزارت یاد بگیرند، وکالت یاد بگیرند، مدیریت یاد بگیرند، چون بلد نبودند! کسی که تا روز قبل، فرض کنید، در خانه تیمی بوده حال با ارباب رجوع در وزارتخانه چه بکند؟! اینها اصلاً بلد نبودند. باید اینها دانه دانه می آمدند، این پست ها را یاد می گرفتند. بعد رییس قوه قضاییه، قاضی،... اینها اصلاً وجود نداشت که بالاخره افرادی که آمده بودند که سیستم را در دست بگیرند همه اینها روز به روز، به تدریج و با کندی و با سعی و خطا، یعنی خیلی اینها اشتباه میکردند، بعد درستش می کردند. بعد حالا همه اینها از گردونه تصمیم گیری ها و از دایره، به قول معروف، خودی ها خارج شده اند و این یک صدمه است برای ذخایر کشور، ذخایر کشور فقط نفت و گاز نیست، ذخیره اصلی انسانهاست. اینها اگر آنها خارج شوند ما خیلی صدمه می خوریم...

[یک دانشجوی: فقط می خواستم بدانم [...]] آیتم های خیلی مهمی که اینها [کسانی که قبلاً جزو خودی ها محسوب می شدند و امروز برعکس] دارند و بقیه ندارند چیست؟

[استاد:] یعنی در واقع سؤالتان این است که منظور ما چه کسانی هستند؟ منظور من کسانی هستند که توضیح دادم: که مسئولیت داشتند. [...] حالا [اگر] سابقه‌ی خوبی نداشتند باید نقد شوند. ولی کسانی که مسئولیت داشتند در جاهای مختلف، از جنگ گرفته، مسئولیت سخت بوده و طاقت فرسا، همراه با خون و اینها تا مسئولیتهای بالاخره اداری. [به نظر حاکمیت] طیف خیلی بزرگی از آنها یکدفعه رفتند آن ور [صف دشمن]، یا هُلشان می دهیم، داریم خودمان هُلشان می‌دهیم. [صف دشمن] این به نظرم حالا یک آفت است که من حالا مصداقی خیلی باز نمیخواهم بحث کنم. [ولی به عنوان مصداق] شما سه دوره حکومتی را در نظر بگیرید، دوران موسوی را که مثلاً هشت سال بوده، دوران هاشمی بوده [که] هشت سال بوده، دوران خاتمی هشت [سال] بوده، [اینها جمعاً] می شود ۲۴ سال از ۳۱ سال [کل عمر انقلاب]. بیست و چهار سی و یکم [۲۴÷۳۱]. عدد بزرگی است. به این ها یکهو می گوئیم که شما محرم ممکن است نباشی، یا حالا کم محرم باشی!

[یک دانشجو:] اینها [نخبگان مطرود] خودشان هیچ نقصی نداشتند؟!]

[استاد:] چرا!! [احتمالاً داشتند]. من علت یابی نمی خواهم بکنم، ولی اینها [کنار گذاشته شدنشان] خودشان همه علت هایی دارند ها. به قول شما یک نقص هایی داشتند ولی بالاخره الان دچارش هستیم. الان [کنار بودن شان] به عنوان پارامترهای وضع موجود هستند. پارامتر ما الان این است که این افراد که تعدادشان زیاد است دارند، از دایره خارج می شوند که چیزهای مختلف هم حتماً نقش داشته، ولی بالاخره الان دچارش هستیم. به عنوان یک وضع عمومی دچارش هستیم.

[استاد اینجا به توضیح شاخصه دهم وضع موجود با عنوان «ایجاد اختلاف بین اقشار جامعه» می پردازد:] یک چیز بدی که حالا در جاهایی اخیراً ما داریم، [...] ایجاد اختلاف بین اقشار مردم [است].

[یکی از دانشجویان:] این حتی بین فامیله‌ها هم هست!]

[استاد:] حالا اینها هم جزو جامعه هستند دیگر! [خنده حضار] [...] علی الخصوص که تعداد [اختلاف دارندگان] زیاد باشد، توجه به مسئله اختلاف در جامعه مهم است [یک وقت هست [نسبت اختلاف دارندگان] یک به صد است، دو به نود و هشت است، [این نسبت اختلاف] مهم نیست. ولی بالاخره یک وقت هست سی-هفتاد یا چهل-شصت است، یعنی در اُردر (order) هم هستند، مرتبه ی بزرگی شان مثل هم است. [در این صورت مهم است].

[یک دانشجو:] نسبت اختلاف [مشخص است؟]

[استاد:] نه، حس عمومی است.

[همان دانشجو:] ولی باید خیلی مشخص تر و علمی تر باشد [محاسبه میزان اختلاف نظر]

[استاد:] مثلاً به عنوان مشخصه فرض کنید که همین آراء را [در نظر بگیریم] [...] مثلاً ۱۳ به ۲۵ [نسبت آرای موسوی به احمدی نژاد بر اساس آمار اعلام شده از سوی دولت]، همان عدد [اعلام شده] پس مثلاً می شود چپ؟ [می شود] یک به دو [منظور $1/2 = 13/25$] [یا] سی درصد اینور [هفتاد درصد آنور]، همون سی و هفتادی که گفتم آخرش می شود. سی و هفتاد بزرگی شان مثل هم است. توی فیزیک معمولاً می گوئیم مرتبه‌ی بزرگی شان یکی است. خیلی فرق ندارد. آرورها [order، مرتبه‌ی بزرگی‌ها] حدود هم است که ایجاد اختلاف [جدی] خوب میشود [...]

[همان دانشجو که ظاهراً فکر می کند سیزده میلیون ریزش داشته می گوید:] این حرفی که شما می فرمایید در زمان انتخابات کاملاً موضوعیت داشت. آن زمان این جوری بود، اختلافایی که وجود داشت... ولی الان نمی توانیم با قطعیت بگوئیم که آیا آن سیزده میلیونی که میگوئید، همی آن سیزده میلیون این نظر را هنوز دارند یا ندارند [...]

[استاد:] این درست است. این حرف درست است؛ و البته از آن طرفش هم درست است! از آن ورش هم هست. من نمی خواهم عددش را بگوئیم؛ می خواهم اقشار را تقسیم نکنم. ولی می گوئیم که از آن طرفش هم هست. [...] ولی این هم به نظر من حواسمان باشد. یعنی [من] به عنوان یک در واقع به عنوان یک نفر، یکی که دوست دارم همه‌ی شما را، من دارم عنوان می کنم این [تصور ریزش ۱۳ میلیون رای آقای موسوی] به عنوان یک راه فرار برایمان نباشد که آقا به آن تعداد الان نیستند! من حرفتان را من قبول می کنم، ولی از آنور هم حرف شما [حرف] یک تعدادی که آن طرفند هم ممکن است باشد! [یعنی آن طرف هم کسانی کاملاً برعکس ممکن است معتقد باشند آراء احمدی نژاد ریزش داشته است.] در واقع این جور موقع ها معمولاً راه دارد دیگر [که ببینیم کدام طرف درست می گوید.]! صندوق بگذاریم ببینیم چند به چند هستند، یا مثلاً تایم [زمان] بدهیم بریزند توی خیابان ببینیم چند به چند هستند.

[یک دانشجو:] همان دفعه [و با هم بیایند بیرون]؟

[استاد:] [کمی خنده] [...] آن ریزه کاری است [دیگر]. فعلاً من نمی خواهم [وارد این ریزه کاری ها بشوم] ولی بالاخره تعداد عدد بزرگی است. جامعه ما جامعه بزرگی است. می دانید؟ جامعه‌ی هفتاد میلیونی ده درصدش می شود هفت میلیون آدم. عدد بزرگ است! آن وقت عدد بزرگ است. آن وقت هفت میلیون ... ده درصد. هفت میلیون هم اختلاف، یک وقت خدای نکرده، ریشه ای پیدا کنند [خطرناک است]. یک وقت هست اختلاف ها دوستانه است مثل جمع ما [آنوقت] اشکال ندارد به نظر من، [ولی] یک وقت هست که، این که می گویم اخیراً یک خورده دارد زیاد میشود، مواظبش باشید، [یک دانشجو می خواهد نکته ای مطرح کند و استاد پاسخ می دهد اجازه بدهید بعد از پایان این صحبتم مطرح کنید:] اگر این اختلافات خدای نکرده ریشه ای بشود آن وقت آفت خیلی مهمی است. [...] در نظر بگیریم که این را حالا به عنوان یک آفت حواسمان باشد که این اختلاف ریشه ای نشود چون خانمان برانداز میشود.

[در اینجا استاد به عامل یازدهم اشاره می کند: «غالب شدن تدریجی افراد تندرو و غیبت افراد معتدل تر» و توضیح می دهد:]

این اتفاق هم دارد هی هر روز و هر روز دارد بیشتر می شود؛ باز این دو طرفه هم هست [نمی خواهم بگویم یک طرفه است]. این اتفاق هم دارد در جامعه ما می افتد که افرادی که آرامتر صحبت می کنند، دارند در اقلیت قرار می گیرند؛ حداقل صدایشان کمتر شنیده می شود. ممکن است جمعیشان کمتر نباشد ها، ولی فضا طوری است که صدای آنها [افراد خشن] بیشتر است: افرادی که عصبانی تر هستند، خشن تر هستند، هی صدایشان بیشتر شنیده می شود. [اما] افرادی که آرام تر هستند خیلی صدایشان کم شنیده می شود. این هم یک علامت است [اگر] بخواهیم بگویم [یک عده ای] هوچی هستند.

[جمع بندی ۱۱ نکته:] [...] این هفت-هشت- یازده مورد به نظر من [...] به عنوان کسی که رویشان مطالعه کردم، اینها دانه دانه شان پارامترهای وضع موجود هستند. [...] به نظرم می آید که [علی القاعده] باید اکثریت باهاشان موافق باشند. حتی اگر چیزهای دیگر [شاخصه های دیگر] هم باشند که من نگفتم آنها را...

[دکتر علیمحمدی در ادامه از حاضرین می پرسد:] حالا راجع به ادامه بحث نظرتان چیست؟

اولین جلسه از سری جلسات "بررسی وضع کنونی کشور و راه های خروج از بحران"
شهید دکتر علیمحمدی، دانشکده فیزیک دانشگاه تهران، پانزدهم دی ماه ۱۳۸۸ شمسی (یک هفته قبل از شهادت)

[یکی از دانشجویان بلافاصله می گوید: «ادامه بدهیم!» و استاد ادامه می دهد:] [نظر بدهید] چه کار کنیم؟ هم راجع به نحوه [جلسه]، اگر فکر می کنید خوب است نحوه ی ادامه بحث، اگر فکر می کنید مفید است، یا نحوه اظهار نظرات بچه ها، [خلاصه] این زمینه ها، نظر بدهید که جمع بندی کنیم جلسه را.

[یکی از دانشجویان پیشنهاد می دهد جلسات عمومی تر شوند، بطوریکه همه دانشجویان بتوانند در جلسه حاضر شوند و می گوید:] به نظر من عمومی تر کنیم. من نگرانی دوستان را متوجهم که می گویند ممکن است آشفته بشود اوضاع، ولی به هر حال ما همین جا ها باید یاد بگیریم.

[با استقبال زیاد جمع قرار می شود جلسات تداوم یابند و عمومی تر شوند، بطوریکه دانشجویان غیر عضو در تشکل ها (بسیج دانشجویی، انجمن اسلامی و شورای صنفی) هم بتوانند در جلسه حاضر شوند. با توافق قرار می شود جلسه بعدی پس از امتحانات پایان نیم سال اول برگزار شود. جلسه ای که با ترور دکتر علیمحمدی هرگز برگزار نشد و نافرجام ماند. آزادگان را سرانجامی جز این نشاید! روحش شاد و راهش پررهرو باد!]

گروهی از دانشجویان استاد شهید دکتر مسعود علیمحمدی در دانشگاه تهران

ابتدای بهمن ماه ۱۳۸۸ خورشیدی

ارتباط با تهیه کنندگان: kajbaloot@gmail.com

مراجع:

لینک های ۸ بخش سخنرانی در یوتیوب:

<http://www.youtube.com/watch?v=YqxRcQ0UEg0&feature=related>

<http://www.youtube.com/watch?v=OC0jSDjt2BA&feature=related>

http://www.youtube.com/watch?v=6wEe_Glsljo&feature=related

<http://www.youtube.com/watch?v=sL-RepMKNXw&feature=related>

http://www.youtube.com/watch?v=8fDgT4_C7Ug&feature=related

<http://www.youtube.com/watch?v=MeDK3UMupog&feature=related>

<http://www.youtube.com/watch?v=8pLvjk3bRY&feature=related>

<http://www.youtube.com/watch?v=HAcNzUzzGs8&feature=related>

فایل صوتی سخنرانی را می توانید از لینک زیر دانلود کنید:

<http://www.kaleme.org/1388/10/23/klm-8214>

اگر کسانی مایلند خودشان برای اطمینان ۸ قسمت شبکه یوتیوب را با متن پیاده شده تطبیق دهند، فایل پی دی اف یا ورد را در این لینک مشاهده کنند که در آن متن هر کدام از ۸ بخش سخنرانی ۷۵ دقیقه ای دکتر علیمحمدی جداگانه و دقیقاً مطابق بخش های یوتیوب پیاده شده و حتی زمان ادای بسیاری جملات نیز معلوم است:

<http://www.iranhrnews.com/?p=3036>